

درس تفسیر استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

موضوع کلی: سوره بقره  
 تاریخ: ۳ آذر ۱۳۹۹  
 موضوع جزئی: آیه ۳۵ \_ بخش اول \_ دو پرسش ۱. معنای امر به اکل  
 مصادف با: ۷ ربیع الثانی ۱۴۴۲  
 ۲. بررسی نسبت جنس مرد و جنس زن  
 جلسه: ۱۶

﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ وَاللَّعْنُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ﴾

**دو پرسش**

ما در بخش اول آیه ۳۵ تفسیر امر به سکونت در جنت را ذکر کردیم که خداوند متعال به آدم و همسرش حوا امر کرد در جنت ساکن شوند. اجمالا درباره جنت هم توضیحاتی دادیم. در ادامه خداوند امر به اکل کرده و میفرماید: «و کلا منها رَغَدًا حَيْثُ شِئْتُمَا» یعنی امر می‌کند به دو نفر که بخورید به نحو گوارا و وسیع و پاکیزه از هر آنچه که خواستید و به هر نحوی که خواستید. اولاً باید دید که واقعا منظور از اکل، معنای حقیقی اکل یعنی خوردن است یا یک معنای کنایی در اینجا اراده شده و سپس باید دید چرا خطاب اول و امر اول خطاب به آدم بود، اما اینجا به هر دو است. خداوند در صدر آیه فرمود: «یا آدم اَسْكُنْ أَنْتَ وَزَوْجُكَ الْجَنَّةَ»؛ خطاب به آدم فرمود تو زوجت در جنت ساکن شوید. در اینجا میفرماید: «کلا». آیا واقعا بین این دو امر تفاوت است؟ چرا برخی مواقع به صورت مفرد به خود آدم خطاب و شده و چرا در بعضی مواقع به هر دو خطاب شده و در مقام حکایت هم از فعل هر دو گزارش می‌شود. در ادامه دارد «فوسوسَ لهما الشیطان و أزلهما الشیطان». اما در بعضی مواقع هم به خصوص در مورد آدم حکایت می‌کند که آن را عرض خواهیم کرد. آیا می‌توان یک معنای خاصی را استفاده کرد؟ مثلاً یک نوع تبعیت را برای زن نسبت به مرد استفاده کنیم؟ یک وجود ظلی و سایه ای را می‌توان برای زن تصویر کرد؟ آیا این آیات می‌تواند چنین دلالتی را داشته باشد یا اینچنین نیست؟

**۱. معنای امر به اکل**

منظور از اکل در آیه خصوص خوردن نیست چون به طور کلی نیازهای انسان محصور به اکل نیست و حتی می‌توانیم بگوییم اکل در صدر نیازهای انسان هم نیست. نیازهای جسمی انسان، اکل، شرب، نکاح، خوابیدن، آسایش، آرامش و... هستند. اگر خداوند متعال به آدم امر می‌کند که وارد این جنت شوید، یعنی محل سکونی و آرامش و آسایش. پس در ادامه هم در واقع می‌خواهد بگوید بروید در آنجا و هرگونه که می‌خواهید تصرف داشته باشید. یعنی «کلا» کنایه از تصرف آدم است به هر نحوی که بخواهد. یعنی یک آزادی عمل در مقام تمتع و بهره‌مندی از آنچه که در جنت وجود دارد. به قرینه جنت بودن که انواع و اقسام تمتعات در آن فراهم است و به قرینه نیازهای متنوع جسمی و روحی انسان که طیف وسیعی از نیازها را در بر می‌گیرد، ما می‌توانیم بگوییم که کلاً به معنای خوردن و امر به خوردن نیست بلکه کنایه است از مطلق تصرف.

ممکن است بگویید این خلاف ظاهر معنای اکل و کُلا است. پاسخ این است که اگر قرینه ای در کار نبود، ما نمی توانستیم این را حمل بر این معنا کنیم ولی واقع این است که چنین قرینه ای وجود دارد که اشاره کردیم و استعمال اکل در غیر معنای خوردن، کم له من نظیر. در موارد مختلفی ذکر شده که این لفظ به کار رفته اما از آن معنای تصرف اراده شده است، هرگونه تصرف و مطلق تصرف.

## ۲. بررسی نسبت جنس مرد و جنس زن

مطلب دیگر این است که در آیه قبل محور خطاب آدم است «یا آدم اُسکن». درست است که «أنت و زوجک» در ادامه آمده و می گوید تو و همسرت در حالی که می توانست بگوید زوجک و أنت؛ خود این بیان یک نوع محوری را برای آدم در این خطاب ایجاد می کند. در برخی از خطاب های دیگر نیز مسئله از همین قرار است. یعنی در سوره طاه و اعراف وقتی این داستان را نقل می کنند، باز آدم به عنوان مخاطب مورد توجه قرار می گیرد.

مثلا در سوره طاه خداوند متعال میفرماید: «فقلنا یا آدم إن هذا عدوُّک و لزوجک» که در اینجا خطاب به آدم است. و یا در همین سوره میفرماید: «إن لک أن لا تجوعَ فیها و لا تعری»، به آدم خطاب می کند که در آنجا برای تو گرسنگی و برهنگی راه ندارد. و یا وقتی سخن از عهد و میثاق به میان می آید در سوره طاه میفرماید: «و لقد عهدنا إلی آدم». یا وقتی بحث و سوسه پیش می آید، میفرماید: «فوسوسَ إلیه الشیطان». و یا وقتی بحث عصیان پیش می آید میفرماید: «عصى آدمُ ربّه فغوی» یعنی آدم عصیان کرد. یا وقتی بحث توبه پیش می آید میفرماید: «ثم اجتباه ربّه فتاب و هدی». یک سری از آیات به این نحو خطابش و ضمیرش فقط متوجه آدم است که یا در آن ذکری از حوا به میان نیامده و یا اگر هم ذکر به میان آمده تبعی و ظلی بوده است. به عنوان زوج آدم مطرح شده است.

اما گاهی هم این ضمیر به صورت مشترک و یا خطاب به نحو مشترک است بدون هیچ فرقی مانند «فکلا منها رغدا حیثُ شئتما»؛ در اینجا نمی گوید کل أنت و زوجک. و یا مثلا شئتما که در اینجا آورده، در بخش دوم آیه هم میفرماید: «لا تقرّبا» و بعد نهایتا میفرماید: «فتکونا من الظالمین». این تفاوت ها وجود دارد. آیا این تفاوت ها حکمت و سری دارند؟ به تعبیر دیگر آیا ما می توانیم با توجه به مجموع آنچه که درباره آدم و همسرش نقل شده از همان ابتدا یک محوری را برای آدم تصویر کنیم و آدم را موجود اصلی بدانیم و زن را موجود فرعی و تبعی؟ یا خیر، این آیات چینی دلالتی ندارد؟ بعضی ممکن است از همین خطابات استفاده کنند که اساس مرد است و زن یک وجود تبعی و ظلی دارد و روایاتی را هم در این رابطه ذکر کنند و حتی در مسئله وصول به کمالات، هم بگویند بین این ها فرق است. یعنی کأن این ها دو جنس کاملا متفاوت با قابلیت های متفاوت می باشند ولی برای زن محدودیت هایی قائل شوند و این محدودیت ها را از حیث کمالات برای مرد نپذیرند. این یک نحوه برداشت از آیه است. یعنی در واقع این خطاب قرآنی را در زمره ادله ای قرار دهند که به نوعی بر اصلی بودن مرد و فرعی بودن زن دلالت کند. آن ها ادله و شواهدی را در این رابطه ذکر می کنند که

یکی این است و این را هم کنار آن شواهد قرار می‌دهند و بعد نتیجه می‌گیرند که بله در منطق اسلام چنین است و این تفاوت اصل و فرع وجود دارد.

به نظر می‌رسد اساساً اینچنین نیست. ما باید از دو منظر موضوع را مورد بررسی قرار دهیم.

تأراً از این منظر که بالاخره یک تفاوت‌های جسمی و روحی بین زن و مرد وجود دارد. هر کدام از این‌ها یک قابلیت‌هایی دارند که دیگری ندارد. این یک امر روشنی است.

از نظر روحی و روانی، احساسات و عواطف زنانه بسیار قوی‌تر است از احساسات و عواطف مردانه. ما با نوع کار داریم؛ اینکه در بین زنان کسی پیدا شود که اصلاً عاطفه نداشته باشد استثنا است و بر خلاف نوع است. یا در بین مردان کسی را داشته باشیم که عواطف احساساتش از زن‌ها هم رقیق‌تر باشد، آنهم یک استثنا است. ما از نوع صحبت می‌کنیم که به هر حال عواطف و احساسات در وجود زنان بسیار قوی‌تر است از احساسات و عواطف در وجود مرد.

ساختمان فیزیکی و جسمی زنان هم متفاوت است؛ آن‌ها قابلیت فرزند آوری و تولید مثل دارند. اما مرد قابلیت فرزند آوری به این معنا که حامل باشد را ندارد. به تناسب این قابلیت، یک تفاوت‌های فیزیکی بین زن و مرد وجود دارد.

طبیعتاً این تفاوت در روحیه و جسم، یک محدودیت‌هایی را هم برای مردان و هم برای زنان ایجاد می‌کند. بالاخره زنان به واسطه همین ویژگی‌ها یک سری کارهایی را می‌توانند انجام دهند که مردان از عهده آن بر نمی‌آیند. و بالعکس یک سری کارهایی است که مردان می‌توانند انجام دهند و زنان از عهده آن بر نمی‌آیند. این‌ها اموری است که نه تنها آموزه‌های دینی آن‌ها را انکار نمی‌کند بلکه علم و تجربه بشر هم آن‌ها را انکار نمی‌کند و بلکه مهر تأیید بر آن می‌زند. مخصوصاً برخی بر این عقیده‌اند که اگر ما نظریه ملا صدرا را مبنی بر حدوث جسمانی روح بقاء روحانی آن بپذیریم، این مطلب بیشتر روشن می‌شود. اگر ما گفتیم که روح جسمانیة الحدوث و روحانیة البقاء است، طبیعتاً موجودی که در مرحله حدوث جسمی است و به سبب جسم و مقارن با جسم موجود می‌شود، خصوصیات و روحیات جسم در روح هم اثر دارد. ملا صدرا بر این عقیده است که تعلق بدن به روح به دو نحو است. یکی برای اصل وجود و حدوثش نیاز به بدن دارد و یکی هم برای استكمال و دستیابی به کمالات روحی به نوعی به بدن به عنوان مرکب نیاز دارد. در دستیابی به قله‌های کمالات معنوی هیچ فرقی بین زن و مرد نیست. از نظر مسئولیت و کار، تفاوت‌هایی وجود دارد و محدودیت‌هایی برای هر یک از این دو جنس هست. حتی از حیث احکام، تکالیف و حقوق به واسطه همین تفاوت‌ها، یک اختلاف و تفاوت و تغایری می‌تواند وجود داشته باشد. اما آنچه که مهم است، در دستیابی به قله‌های کمال معنوی و مقام خلافت الهی، از این حیث فرقی بین زن و مرد نیست. یعنی هم زن می‌تواند به آن مقام برسد و هم مرد. چه اینکه اگر جنس مانع بود، آنوقت معنا نداشت که فاطمة زهرا (س) و حضرت مریم به چنین مقاماتی دست پیدا کنند. این خودش حاکی از این است که جنس مانع نیست. اینکه چرا انبیاء و اولیاء بیشتر از مردان بودند و ما زنی که نبی باشد و یا امام باشد نداریم، بحثی جداگانه می‌طلبد. بالاخره جایگاه زعامت، نبوت و امامت اقتضای بعضی از امور را دارد که ممکن است برای زن مشقت‌ها و

مشکلاتی را ایجاد کند. بالاخره ریاست و زعامت الزاماتی دارد و در عین حال بر عهده زن تکالیف و مسئولیت هایی است که برای او محدودیت هایی را ایجاد می کند.

پس آنچه که می توان عرض کرد این است که زن به هیچ وجه وجود ظلی و تبعی نسبت به مرد ندارد. یک وجودی است مانند مرد با قابلیت رسیدن به قله های کمال. شما هیچ کجا نمی بینید که برای این مسئله معیار جنسیت ذکر کنند. خداوند می فرماید: «إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَىكُمْ»، یعنی با تقوا ترین شما، با کرامت ترین شما نزد خدا است. این آیه نه به خصوص زنان و نه به خصوص مردان خطاب نشده، بلکه به همه انسان ها خطاب شده است. این یک قابلیت است که هم در زنان و هم در مردان وجود دارد و از این حیث هیچ تبعیت و ظلمتی در کار نیست. اما در عین حال آن محدودیت ها و تفاوت های جسمی و روحی در جای خودش هست و به تبع آن بعضی از حقوق و تکالیف ممکن است منحصر بر عهده مردان باشد و یا منحصر بر عهده زنان باشد.

پس اگر ما می بینیم که در بعضی از خطابات آدم محور قرار گرفته و همسر او به تبع و به دنبال او ذکر شده، مربوط به مقام امامت و نبوت آدم و تدبیر او می باشد و از این حیث ما می بینیم که آدم محور قرار می گیرد. بالاخره حتی دو انسانی که قابلیت استکمال معنوی و رسیدن به قله های کمال را دارند، طبیعتا اگر یکی راهنما هادی، امام و نبی باشد، این علمداری و پرچمداری اقتضا می کند که اصل او باشد و دیگری پیرو باشد. لذا تبعیت حوا در این داستان نسبت به آدم در واقع از قبیل تبعیت رهرو نسبت به راهنما است. آدم که هنوز نبی نشده بود، به اعتبار اینکه قرار بود نبی شود و برگزیده شده بود، قطعاً از این جهت بر حوا تقدم داشت که رهرو باشد. آدم را به عنوان راهنما و حوا را به عنوان رهرو ملاک قرار دادند. پس از این جهت، اصل قرار گرفتن آدم محذوری ندارد و آیاتی هم که در واقع به این نحو بیان شده و خطاب را به این نحو قرار داده، در حقیقت به این بعد و این جنبه اشاره دارد.

اما غیر از این جهت، قابلیت برای وصول به کمالات معنوی برای هر دو وجود دارد. لذا در جایی که به این نحو خطاب بیان می شود، در واقع به این بعد نظر داشته و از این زاویه مسئله را نگاه کرده که بالاخره هر دو این قابلیت را دارند. اما در جایی که محور در خطاب را آدم قرار داده، آنجا جایی است که به آن حیث امامت، نبوت، راهبری و راهنمایی او توجه دارد.

پس می توان گفت که آدم به عنوان امامت، پیشوایی و هدایت و نبوتی که قرار بود در زمین داشته باشد، محور قرار گرفت نه اینکه آدم به خاطر مرد بودنش محور باشد.

آنجایی که خطاب به صورت مشترک می آید، در واقع به آن جنبه امامت و هدایت کاری ندارد و در آنجا هر دو را به عنوان انسان می گوید بروید و بخورید. یکبار می گوید: «فوسوس إلیه الشیطان» و وسوسه را اسناد می دهد به آدم و یا می گوید: «عصی آدمُ ربّه». اما در در جایی هم می گوید «فأزلهما الشیطان»، یعنی هر دو را شیطان فریب داد. در این مورد بعضاً به صورت مشترک و بعضاً به صورت خاص آدم را به عنوان محور ذکر کرده، اما مهم همان است که ذکر شد که از

این آیات نمی‌توان تبعیت جنس زن را نسبت به جنس مرد استفاده کرد. محوریت مرد را به حسب جنس نمی‌توان استفاده کرد مخصوصاً با توجه به این که زن و مرد هر دو این قابلیت را دارند که به قله‌های کمالات معنوی برسند علی‌رغم آن تفاوت‌های جسمی، روحی و تفاوت‌هایی که به حسب تکالیف و حقوق بینشان وجود دارد.

بالاخره در این موارد که گاهی خطاب در مورد شخص آدم هست و می‌گوید «فوسوس إلیه الشیطان»، آدم که وسوسه شد به تبع او حوا هم وسوسه شد و قدم هر دو لغزید، یعنی شیطان هر دو را گمراه کرد. در اینجا هم می‌تواند به هر دو اسناد داده شود و هم به آدم. پس تبعیت به طور کلی استفاده نمی‌شود و نمی‌توانیم بگوییم جنس مرد، جنسی است که قابلیتش برای دسترسی به کمال بیشتر از جنس زن است. عمده قوام شخصیت انسان به روح و نفس او است و روح نفس دیگر مذکر و مؤنث ندارد. همان فضائل اخلاقی که انصاف به آن‌ها می‌تواند روح مرد را تعالی ببخشد و کامل کند، همان فضائل می‌تواند روح زن را هم تکامل ببخشد. همان رذیلت‌هایی که می‌توانست باعث سقوط زن شود، همان‌ها هم می‌تواند باعث سقوط مرد شود. البته طبیعتاً نوع این‌ها و بروز و ظهورش در این دو جنس فرق می‌کند و زمینه‌هایش متفاوت است. ولی تفاوت در اشکال و زمینه‌ها و بسترها، تأثیری در این جهت ندارد.

تا اینجا تقریباً تمام مطالبی که در بخش اول بود بیان شد.

«والحمد لله رب العالمین»